

دو فصلنامه علمی پژوهشی کتاب قیم
سال دوم (۱۳۹۱)، شماره هفتم

تحلیلی بر دیدگاه تفسیری قرآن به قرآن علامه طباطبایی (ره)

علی محمد میرجلیلی^۱

عباس کلانتری خلیل آباد^۲

محمد شریفی^۳

چکیده

روش تفسیر قرآن به قرآن یکی از کارآمدترین روشهای تفسیری است که سابقه‌ای به قدمت عصر نزول قرآن کریم دارد. حال، مسأله مهمی که با آن مواجه هستیم این است که آیا قرآن کریم بدون لحاظ روایات معصومان (ع) به تنهایی و با تکیه به خود، قابل فهم است و اگر چنین است جایگاه روایات در تفسیر قرآن چیست؟ در این پژوهش، با بررسی دیدگاه مفسر بزرگ علامه طباطبایی (ره) در صدد اثبات این مطلبیم که قرآن کریم بتنهایی و بدون مراجعه به منبع دیگری حتی روایات معصومان (ع) قابل فهم است و بیانات قرآنی در رساندن پیام خویش گویا و رسا هستند و با تدبیر و مراجعه به خود قرآن قابل فهم و تفسیر و بی‌نیاز از غیر است و قرآن در بیان مقاصد خویش، دلالت استقلالی دارد. البته دلالت استقلالی قرآن در بیان مقاصد خویش و انحصار قرآن در فهم خود هرگز به معنی بی‌نیازی از سایر ادله در رسیدن به احکام الهی و معارف الهی نیست، بلکه برای رسیدن به این دو بطور کامل، هم به قرآن کریم و هم به روایات معصومان (ع) در کنار هم نیاز داریم.

در این راستا به اشکالاتی که به نظر علامه (ره) وارد شده پاسخ می‌دهیم؛ از جمله اینکه چرا علامه (ره) با وجود اینکه قرآن را در فهم خود بی‌نیاز از روایات می‌داند ولی خود، بیشترین بهره را از روایات برده است؟ و در نهایت به جایگاه و نقش روایات معصومان (ع) اشاره می‌کنیم. واژگان کلیدی: تفسیر قرآن به قرآن، علامه طباطبایی (ره)، انحصار در فهم، روایات معصومان (ع)، تحلیل.

۱. دانشیار دانشگاه یزد / almirjalili@yazd.ac.ir

۲. استادیار دانشگاه یزد / abkalantari@gmail.com

۳. دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران / بورس دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول) /

Sharifi953@gmail.com

۱. بیان مسأله

با رجوع به تاریخ تفسیر و سیر تحوّل و تطوّر آن، مشاهده می‌شود که روشهای مختلفی برای فهم کلام الهی از سوی مفسّران مختلف بیان شده است. روش غالب مفسّران از ابتدا مبتنی بر نقل و روایت بود و هر اندازه که از عصر رسالت حضرت ختمی مرتبت (ص) می‌گذشت، مفسّران بیشتر با رویکرد عقلی در کنار نقل به تفسیر قرآن، می‌پرداختند. کم‌کم در محافل علمی روش تفسیر قرآن به قرآن به طور رسمی مطرح گردید.

به رغم اینکه روش غالب متقدمان در تفسیر قرآن تکیه به نقل و روایت بود، ولی می‌توان گفت روش تفسیر قرآن به قرآن سابقه‌ای به قدمت عصر نزول قرآن تا کنون دارد و رسول اکرم (ص) نیز این روش را در تعلیم آیات، اعمال می‌نمودند و سپس ائمّه معصومان (ع) و بعد از آن سایر مفسّران در تفسیر قرآن کریم از خود آیات استمداد می‌جستند. البته، مفسّران گذشته صرفاً آیات قرآن را به عنوان یکی از مصادر معتبر قرآن قلمداد می‌کردند، لکن آن را کافی نمی‌دانستند و به مصادر دیگر مثل روایات معصومان (ع) یا اقوال صحابه و تابعین مراجعه می‌نمودند. ولی اکنون برخی مفسّران از جمله علامه طباطبایی (ره)، آیات قرآن را تنها مصدر معتبر دانسته و اظهار می‌کنند قرآن کریم منحصر در فهم خود است و نیازی نیست در تفسیر آیات قرآن به غیر قرآن مراجعه نمود.

هدف اصلی این پژوهش بررسی دقیق نظریّه انحصار قرآن کریم در فهم خود است. در ابتدا به بیان دیدگاه‌های صاحب‌نظران در خصوص سهم قرآن در فرآیند تفسیر می‌پردازیم، سپس پیشینه تفسیر قرآن به قرآن را ذکر کرده و پس از آن بحث جامعی پیرامون دیدگاه علامه طباطبایی (ره) در موضوع انحصار قرآن کریم در فهم خود و پاسخ به اشکالات وارده به نظر ایشان را در پیش داریم و در نهایت به جایگاه و نقش روایات معصومان (ع) در تفسیر قرآن اشاره می‌کنیم. گرچه در مورد تفسیر قرآن به قرآن و بویژه روش تفسیری علامه طباطبایی (ره) کتابها و مقالاتی به رشته تحریر در آمده^۱ و نشست‌هایی^۲ برگزار شده است، ولی تاکنون

۱. رک: بوادی آملی، / خضیر الجعفر، / / یدالله‌پور،

۲. / بازی، / نجارزادگان و قربانی، /

ص / زارعی،

۳. رجعی، نشست علمی مفهوم‌شناسی تفسیر قرآن به قرآن از دیدگاه علامه طباطبایی، قرآن شماره اول و

دوم، سال اول،

پژوهش کاملی که بتواند نظریه انحصار قرآن کریم در فهم خود را با تأکید بر نظر علامه طباطبایی (ره) در همه ابعاد به طور دقیق تحلیل و تنقیح نماید و شبهات موجود را رفع نماید نوشته نشده است. به طوری که برخی از نویسندگان در عین تأیید نظر علامه در موارد متعدد، در جاهایی نیز از عهده پاسخ به شبهات و اشکالات وارده بر نظر علامه برنیامده و نتوانسته‌اند توجیه قابل قبولی بیاورند و مجبور شده بگویند علامه دچار تناقض در گفتار و رفتار شده و مثلاً در بیان جزئیات آیات مربوط به قصص و معاد و احکام و یا در تعیین مصادیق یا معانی لغات و کلمات مجبور به استفاده از روایات شده است.^۱ نگارندگان این مقاله سعی دارند به این شبهات و موارد مشابه پاسخی مناسب ارائه دهند.

۲. دیدگاه‌ها در خصوص سهم قرآن کریم در فرآیند تفسیر

در جواز یا عدم جواز تفسیر قرآن کریم توسط خود قرآن از دیرباز نظرات گوناگونی داده شده است که در کل می‌توان به سه نظر عمده اشاره کرد:

۲-۱. نظریه اخباریان:

این گروه چون حجیت ظواهر الفاظ قرآن را انکار می‌کنند، معتقدند قرآن را با قرآن نمی‌توان تفسیر کرد و لذا در تفسیر قرآن، فقط به نقل و روایت اکتفا می‌کنند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳).

۲-۲. نظریه اصولیان

این گروه قرآن را به عنوان یکی از مصادر تفسیر آیات، معتبر ولی ناکافی می‌دانند و معتقدند فهم قرآن تنها به کمک خود قرآن میسر نیست و باید علاوه بر قرآن به مصادر معتبر دیگر هم رجوع کرد.

به طور مثال، امین‌الاسلام طبرسی (ره) ضمن اینکه آیات قرآن را به سه دسته تقسیم می‌کند تنها یک دسته از آیات را از مراجعه به روایات، بی‌نیاز می‌داند و آن آیاتی است که الفاظ آنها مجمل نبوده و معنا و مقصود از آنها همان است که از ظاهرشان فهمیده می‌شود، اما آیاتی که مجمل هستند، مانند آیه **﴿وَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾** (البقره: ۸۳/۲) بیان این دسته از آیات

□ برای اطلاع بیشتر به مقالات و کتب معرفی شده در دو پاورقی □□□ مراجعه شود.

بدون استناد به نقل و روایت جایز نیست و همچنین، در آیات متشابه که احتمال دو یا چند معنی را دارند، تنها نقل و روایت است که می‌تواند یک معنی را معین کند (طبرسی، ۱۴۱۵، ص ۴۰).

جعفر سبحانی نیز بهره‌گیری از آیات مربوط به احکام و اعمال مکلفان را بدون مراجعه به احادیث، امکان‌پذیر نمی‌داند و معتقد است که غالب این آیات، مطلقاتی هستند که قیود آنها در لسان نبی اکرم (ص) بیان گردیده است (سبحانی، ۱۳۶۴، ص ۳۰۷).

۲-۳. نظریه معاصران

اخیراً برخی علما و مفسران معاصر بر این نظرند که تنها مصدر معتبر در تفسیر آیات قرآن، خود قرآن است و به اصطلاح قرآن منحصر در فهم خود و خود، تبیان خود است و نیازی به تبیان چیز دیگر ندارد. مثل علامه بلاغی که معتقد است دشواری در فهم قرآن را می‌توان با تفسیر قرآن به قرآن حل کرد (بلاغی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۶) و یا جوادی آملی فهم قرآن را متوقف بر خود قرآن و تفسیر قرآن به قرآن را اصل می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۳۲). وی معتقد است همه آیات قرآن براساس آیاتی که قرآن را «نور» (النساء: ۴ / ۱۷۴) و «تبیان لکل شیء» (النحل: ۱۶ / ۸۹) معرفی کرده، باید بدون مراجعه به سنت به عنوان «میزان سنجش»، روشن و حجّیت استقلالی داشته باشد تا معروض علیه سنت قرار گیرد و همچنین فهم هیچ آیه‌ای از قرآن متوقف بر سنت نباشد، اگر چنین باشد در همان محور، دور لازم می‌آید. چرا که در این صورت فهم بخشی از آیات متوقف بر سنت است، درحالی‌که اعتبار سنت نیز به آن است که با هیچ آیه‌ای از قرآن به نحو سلب کلی، مخالف و مباین و معارض نباشد و سرانجام چنین دوری به تناقض مستحیل خواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۳۸).

ایشان با توجه به اینکه قرآن کریم تبیین خطوط کلی معارف و احکام دین را عهده‌دار است و تبیین حدود و جزئیات و شیوه اجرای آن را بر عهده پیامبر اکرم (ص) و عترت طاهرین (ع) گذاشته است، می‌گوید: «قرآن کریم به منزله قانون اساسی و مشتمل بر اصول محوری است و روایاتی که بیانگر حدود و جزئیات احکام کلی است به منزله قوانین مصوب در مجلس قانونگذاری است و روشن است که قوانین مزبور، مفسر و شارح قانون اساسی محسوب نمی‌شود.»

ایشان استناد به قرآن را برای اعتقاد و عمل هرگز با قطع نظر از روایات، قابل قبول نمی‌داند، چرا که معتقد است مقیدات، مخصّصات و شواهد آیات قرآن در روایات آمده و اگر پس از فحوص در روایات، هیچ‌گونه مقید، مخصّص و شارحی برای آیه معینی یافت نشد می‌توان گفت پیام و رهنمود آیه برای اعتقاد یا عمل چنین است (همان، ص ۱۵۱).

جالب توجه اینکه ایشان در کتاب «شمس‌الوحي تبریزی» می‌نویسد: «حجّت خطوط کلی قرآن در مقام عمل که از مراجعه به شواهد درونی حاصل می‌شود حجّت فی‌الجمله است. این حجّت باید با تمسک به روایات اهل بیت (ع) بالجمله شود». سپس در ذیل عبارت «در مقام عمل» در پاورقی اضافه می‌کند: «عبارت "در مقام عمل" برای آن اضافه شده است که قرآن کریم حجّت دلّالی مستقلّی دارد؛ اما در مقام عمل، چون جزئیات آن خطوط کلی مشخص نیست، باید به روایات مراجعه شود.» (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۹).

از عبارت این مفسّر چنین استنباط می‌شود که قرآن کریم در مقام فهم، یک حجّت مستقل و بتنهایی و بدون تکیه به روایات، قابل فهم است ولی در مقام عمل به عنوان دین و پیام الهی باید به روایات مراجعه شود. لذا ایشان گرچه قرآن را در همه شئون خود مستقل می‌داند ولی دین را در ارائه پیام نهایی خود، هم وابسته به قرآن و هم وابسته به حدیث می‌داند. بنابراین یک حجّت مستقلّ به نام قرآن را با یک حجّت مستقلّ دیگری به نام حدیث با یکدیگر ضمیمه کرده و این دو حجّت مستقل را در کنار حجّت مستقلّ دیگری به نام برهان عقلی قرار می‌دهد، به‌طوری که هیچ یک دعوی انحصاری نداشته باشد، آنگاه پس از ملاحظه مجموع این سه منبع مستقلّ غیر منحصر و جمع‌بندی نهایی آنها می‌توان به حکم قطعی الهی و دین قابل اعتماد و عمل دست یافت (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۵۱).

سرآمد علمای معاصر در این زمینه، علامه طباطبایی (ره) است که به تفصیل به بررسی دیدگاه ایشان می‌پردازیم.

۳. پیشینه تفسیر قرآن به قرآن

همانطور که گفته شد روش تفسیر قرآن به قرآن سابقه‌ای به قدمت عصر نزول قرآن کریم دارد و پیامبر اکرم (ص) و معصومان (ع) و بعد از آنها سایر مفسّران از خود قرآن کریم در تفسیر آیات استفاده می‌کردند. علاوه بر پیشوایان دین، عده‌ای از شاگردان مکتب تفسیری اهل بیت (ع) و برخی دیگر از مفسّران قرن اوّل و دوّم، آیه‌ها را مفسّر یکدیگر قرار داده‌اند. در

تفاسیر به جای مانده از ابن عبّاس، سعید بن جبیر، مقاتل، مجاهد، عکرمه و ابن زید، استفاده از آیات قرآن در تفسیر، کاملاً نمایان و می‌توان گفت قرآن از جمله منابع تفسیری آنان بوده است. بعد از تابعان و تابعانِ آنان، تفسیرهای مدوّتی نگاشته شد که نمونه کامل آن، تفسیر «جامع البیان عن تأویل آی القرآن» نوشته محمد بن جریر طبری (م. ۳۱۰ ق) است. هرچند روایات صحابه و تابعان و تابعانِ تابعان در این تفسیر، فراوان آمده و حجم زیادی از آن کتاب را در خود اختصاص داده است، اما طبری به هنگام داوری و ارایه دیدگاه خود، از دیگر آیه‌ها کمک گرفته و بدان‌ها استدلال می‌کند (برای نمونه نک. طبری، ۱۴۱۲، ج ۱، صص ۵۶-۵۷).

در قرن چهارم، علّامه شریف رضی (م. ۴۰۶ ق) با نگاشتن «حقائق التأویل فی متشابه التنزیل»^۱، اصل اساسی در تفسیر آیه‌های متشابه قرآن را بازگردان آنها به آیه‌های محکم دانست (رضی، بی‌تا، ص ۲۳) و در این صورت، آیه‌های محکم قرآن مفسّر دیگر آیه‌ها قرار می‌گیرد. سپس شیخ طوسی (م. ۴۶۰ ق) در تفسیر «التبیین فی تفسیر القرآن» در تفسیر برخی از آیه‌ها، از آیه‌های دیگر استفاده کرده است (طوسی، ۱۹۹۱، ج ۲، ص ۱۷۴). در قرن ششم امین‌الاسلام طبرسی (م. ۵۸۴ ق) در تفسیر بزرگ خود «مجمع البیان لعلوم القرآن» از این منبع بهره برده (طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۷، صص ۴۶، ۵۹، ۶۳، ۷۲، ۱۰۲، ۱۰۳ و ۱۱۹) و دانشمند معاصر وی زمخشری (م. ۵۳۸ ق) نیز گاهی به آیه‌های دیگر استناد کرده است (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، صص ۲۶۴-۲۶۵ و ج ۳، ص ۱۸۵). قرطبی (م. ۶۷۱ ق) نیز در «الجامع لاحکام القرآن» به شکل گسترده‌تری آیه‌های قرآن را مفسّر یکدیگر قرار می‌دهد (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱، صص ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳ و ۱۴۹).

مفسّران دوره‌های بعد نیز به اندازه دانش و فرصتی که برای مراجعه به آیه‌ها داشته‌اند، این راه را ادامه داده‌اند^۲، تا قرن چهاردهم که اوج بهره‌گیری از قرآن در تفسیر بوده و تفسیرهای

۱. از این تفسیر تنها جزء پنجم آن در دسترس و مابقی نایاب است. همین جزء توسط محمود فاضل به لاری ترجمه شده و انتشارات آستان قدس رضوی (ش) آن را منتشر کرده است.

۲. به عنوان نمونه مولی محسن فیض کاشانی (م. ۱۱۱۱ ق) در مقدمه تفسیر صافی^۳ می‌نویسد: «... فی تفسیر القرآن یلزم ان یتفرّع الی السماع من المعصوم فان وجدنا شاهداً من محکمات القرآن یدل علیه اتینا به فان القرآن یفسّر بعضه بعضاً...» (فیض کاشانی^۴ ص ۱۱۱). «... به طور کلی آنچه افزون بر شرح کلمه و مفهوم است که درباره آن به بیان معصوم نیازمندیم گر شاهی از آیه ای محکم قرآن که بر آن دلالت کند^۵ آن را آوریم زیرا بخشی از قرآن بخشی دیگر را تفسیر می‌کند».

چندی از شیعه و سنی با این گرایش نگاشته شده و در هر یک به اندازه توان به آن پرداخته شده است.^۱

علامه بلاغی (م. ۱۳۵۲ ق) نیز بر این باور بود که نمی‌بایست زیبایی قرآن را تنها در ادبیات آن جستجو کرد؛ بلکه باید در مفاهیم و مطالبی اندیشه کرد که به زیبایی در کوتاه‌ترین، رساترین و زیباترین شکل بیان شده است. او با توجه به انبوهی از پرسش‌هایی که از سوی مخالفان و دشمنان از اهل کتاب بویژه مسیحیان و یهودیان مطرح می‌شد، به استنطاق از قرآن پرداخت و با نگاهی مقایسه‌ای ضمن نقد تفکر مسیحی و یهودی و کتب تورات و انجیل، مفاهیم جدیدی را استنباط کرد و در تفسیر خویش تبیین نمود (بلاغی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۶).

از جمله مفسرانی که به معنای واقعی کلمه، قرآن را مفسر قرآن قرار داده، علامه طباطبایی (م. ۱۳۶۰ ش) است، که می‌توان او را مروج این شیوه دانست؛ زیرا آگاهانه، بدان پرداخته، از آن دفاع کرده، شیوه‌های دیگر را در مقایسه با آن نارسا دانسته، آن را شیوه مفسران راستین قرآن یعنی معصومان (ع) به شمار آورده و در عمل، بیش از مفسران قبل از خود، با مهارت و موفقیت شایان توجه آن را به کار گرفته است. این دانشمند بزرگ در بخش اعظم «المیزان فی تفسیر القرآن» بدین کار همت گماشته و نکته‌های بدیعی در شرح و تفسیر آیه‌ها با استناد به آیات دیگر بیان کرده است.

علامه طباطبایی (ره) در مقدمه تفسیر خود، به طرح شیوه‌های مختلف تفسیر که در بین مفسران رواج داشته پرداخته و با نقد و بررسی آنها، در پایان نتیجه می‌گیرد که بهترین شیوه تفسیر قرآن آن است که برای رفع ابهام از آیات قرآن، به آیات دیگر آن مراجعه کنیم و با ارجاع متشابهات به محکومات و تفسیر قرآن به قرآن، به مقصود خداوند پی ببریم. ایشان استناد به قرآن برای فهم آیات را شیوه مورد پذیرش و توصیه امامان معصوم (ع) می‌داند و معتقد است قرآن که خود را نور می‌نامد، نمی‌تواند مبهماتش را خود آفتابی نسازد، بر همین اساس اگر در فهم آیات از آیات دیگر بهره گیریم، هیچ غبار ابهامی بر رخسار آیات نورانی قرآن برجای نخواهد ماند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، صص ۴-۱۲).

۱. مانند تفسیر القرآن الکریم مشهور به المنار از محمد عبده به قلم محمد رشید رضا (رحمته الله) جزء اول قرآن است (اضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن از محمد امین شنقیتی الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه از محمد صادقی و ...).

۴. بررسی دیدگاه علّامه طباطبایی (ره) در انحصار قرآن در فهم خود

همانطور که گفته شد علّامه طباطبایی (ره)، روش تفسیر قرآن به قرآن را در تفسیر *المیزان* برگزید. می‌توان گفت دیدگاهی که ایشان به آن معتقد شده در اصل پاسخی به چند گروه است:

(۱) اهل حدیث از علّامه که فهم قرآن را منحصر به بیان پیامبر اکرم (ص) و صحابه و تابعین می‌دانند؛

(۲) اخباریان از شیعه که فهم قرآن را منحصر به معصومان (ع) می‌دانند؛

(۳) مستشرقان یهودی و مسیحی که با طرح شبهات و با قصد بی‌بنیاد نشان دادن قرآن، سعی داشتند اسلام را از بیخ و بن برکنند.

از این‌روست که علّامه معتقد شده است فهم قرآن با کمک گرفتن از خود قرآن، قابل دستیابی است و قرآن که کتابی جامع، جهانی، همگانی و همه‌زمانی است، پاسخگوی نیازهای فکری، فرهنگی، اجتماعی، کلامی، تاریخی و سیاسی است و این کتاب آسمانی، می‌تواند مفسّر خویش بوده و در بیان مفاهیم خود، مستغنی از غیر است.

ممکن است برخی اشکال کنند که روش عملی علّامه در تفسیر آیات کاملاً با روشی که پیشنهاد کرده در تضاد است و با اینکه قرآن را منحصر در فهم خود و مستغنی از روایات می‌داند، ولی در بسیاری از موارد چاره‌ای جز استفاده از روایات نداشته و بلکه بهره‌های فراوانی از روایات برده است. یا اشکال شود که لازمه دیدگاه علّامه، استثنای اکثر است؛ چرا که ایشان سه گروه از آیات- یعنی آیات مربوط به قصص، احکام و معاد- را استثنا کرده و در این موارد چاره‌ای جز استفاده از روایات نداشته و این موضوع آیات زیادی از قرآن را شامل می‌شود.

باید این نکته را متذکر شد که در خصوص کسانی که می‌خواهیم رأی و نظر آنها را در مورد موضوع خاص به دست آوریم باید چند مؤلفه را مورد توجه قرار دهیم و اگر برخی از آنها را لحاظ و بعضی را لحاظ نکنیم، نه تنها در فهم دقیق مقصودشان موفق نخواهیم بود بلکه ممکن است انواع اتهام‌ها را بر آنها وارد کنیم.

مؤلفه‌های شناخت دیدگاه علّامه را می‌توان به این شرح بیان کرد:

(۱) توجه دقیق به تعریف تفسیر قرآن به قرآن؛

(۲) توجه به ادله و شواهد مدّعا؛

(۳) بررسی روش و عمل آگاهانه علّامه؛

۴) توجه به تمایز موارد مشابه؛

۵) شناخت شرایط اجتماعی و موقعیتی که علّامه در آن شرایط می‌زیسته است؛

۶) توجه به شخصیت علّامه و جایگاه علمی ایشان؛

۷) رجوع به شاگردانی که این بحث‌ها را در محضر ایشان فرا گرفته‌اند (رجبی، ۱۳۸۷، ص ۲۲۲).

جمله‌ای که بیانگر مبنای روش تفسیر قرآن به قرآن علّامه است به طور کامل دیدگاه ایشان را روشن می‌کند، ایشان معتقد است: «مدلول لفظی تمامی آیات قرآن مستقلاً برای همه انسان‌ها روشن و قابل فهم است» (طباطبایی، ۱۳۴۸، ص ۵۱).

حال برای اینکه مفهوم این جمله به طور دقیق روشن شود، واژه‌ها و قیودی را که علّامه در این جمله کوتاه ولی پر مغز به کار برده است شرح می‌دهیم:

الف: «مدلول لفظی»: یعنی هر لفظی که در قرآن دارای مدلول و مفهوم باشد فهم آن برای همه انسان‌ها میسر است. با این قید، سه موضوع از مبنای فوق خارج می‌شود:

۱) حقیقت قرآن؛ چون از سنخ مدلول و لفظ و محسوسات نبوده و در نتیجه، درخور درک عامه نیست و تنها پیامبران و پاکان از اولیای خدا می‌توانند آن را بیابند و البته، در روز رستاخیز برای همه مکشوف خواهد شد. خداوند متعال نیز، حقایق در لوح محفوظ را در قالب الفاظ و عبارات قابل فهم انسان درآورده است و در ضمن، علم بدان حقایق را علم تأویل قرآن نامیده و آن را در دنیا مخصوص خدا و معصومان (ع) شمرده است، ولی در قیامت، همه بدان عالم‌اند (همان).

۲) حروف مقطعه هم از عبارت مورد بحث خارج می‌شود زیرا این حروف مدلول لفظی ندارد و حال آنکه، عبارت مبنای الفاظی را که از مدلول و مفهومی برخوردارند قابل فهم انسانها می‌شمارد.

۳) مباحث غیر تفسیری مانند بحثهای لغوی^۱، قرائتی و بدیعی ربطی به مدلول الفاظ آیات ندارد و این نوع بحث‌ها تفسیر آیات قرآن محسوب نمی‌شود (طباطبایی، ۱۳۴۸، ص ۷۰).

ب: قید «تمامی آیات قرآن»: علّامه با این قید، همه آیات قرآن اعم از محکم و متشابه و مجمل و مبین را روشن و قابل فهم می‌داند و می‌گوید: در میان تمام آیات قرآن، یک آیه ولو

۱. توضیح آن در مطالب بعد خواهد آمد.

به عنوان نمونه که ذاتاً ابهام و پیچیدگی داشته باشد^۱ و انسان در فهم معنای آن، متجیر بماند یافت نمی‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۲۲۵). و آیات قرآن باید مفهوم باشد با توجه به اینکه قرآن در نهایت فصاحت و بلاغت است و یکی از شرایط فصاحت آن است که از ابهام و پیچیدگی خالی باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۹). و اما اینکه برخی علم بخشی از آیات را مختصّ خدا می‌شمارند باید گفت چنین مطلبی در قرآن نیست و هیچ آیه‌ای متعرّض آن نشده است.

لذا، بر این سخن شیخ طوسی نقد اساسی وارد است که وی علم به قسمتی از معانی قرآن را مخصوص خداوند می‌داند. مثل ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا﴾ (الأعراف: ۱۸۷/۷): «درباره قیامت از تو سؤال می‌کنند، کی فرا می‌رسد؟! بگو: علمش فقط نزد پروردگار من است و هیچکس جز او (نمی‌تواند) وقت آن را آشکار سازد» و امثال دیگر (نک. طوسی، ۱۹۹۱، ج ۱، ص ۵).

علامه در این باره می‌نویسد: هر مطلبی که آیه‌ای از آیات قرآن، متعرّض آن است در معرض فهم مردم است نه اینکه فهمیدنش ممتنع باشد و اما آن معارفی که خارج از فهم بشر است از قبیل زمان وقوع قیامت و سایر حقایقی که در پس پرده غیبت است، هیچ آیه‌ای از قرآن متعرّض آن نشده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۳۴).

ج: قید «مستقلّاً»: یعنی مدلول لفظی آیات قرآن به کمک خود قرآن و با تدبّر در آیاتش فهمیده می‌شود. چرا که قرآن، «نور» و «تبیان لکلّ شیء» و «وسیله هدایت» است، قطعاً خودش روشن و گویا و بیان کننده خودش می‌باشد (همان، ص ۸۶).

ایشان می‌گویند: آنچه در روایات از آن نهی شده، استقلال در تفسیر قرآن و اعتماد مفسّر به خودش بدون رجوع به غیر است که لازمه این نهی، وجوب رجوع به غیر و استمداد از آن است، یعنی اگر بخواهیم مبتلا به تفسیر به رأی نشویم باید به غیر رجوع کنیم و آن غیر یا کتاب است یا سنت، اما اینکه سنت باشد هم با قرآن و هم با روایاتی که رجوع به قرآن و عرضه روایات به آن را فرمان می‌دهد، منافات دارد، پس برای رجوع به غیر و کمک گرفتن از

۱. آیات متشابه ذاتاً ابهام و پیچیدگی ندارند (در غیر این صورت) از فصیح بودن خارج می‌شوند (□□□□) بلکه این ابهام و پیچیدگی در نگاه اوّل و آن هم برای برخی مخاطبان است که با رجوع به محکّمات برطرف می‌شود و در نتیجه این آیات برای راسخان در علم متشابه نیست.

آن در تفسیر، جز خود قرآن باقی نمی‌ماند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۷۷). از این عبارت علّامه حصر فهمیده می‌شود.

د: قید «همه انسان‌ها»: یعنی تمام بشر از عصر نزول تا قیامت اعم از مؤمن و کافر قادر به فهم قرآن هستند و فهم قرآن اختصاص به معصومان (ع) و علما ندارد جز اینکه هرچه هوشمندی و پاکی نفوس افراد بالاتر باشد، به دقایق و بواطن آیات راه می‌یابند، بویژه که آیات قرآن، همه را اعم از انس و جن به تحدّی، تعقل و تفکر دعوت کرده است.

ه: قید «قابل فهم»: یعنی هر کس نسبت به درک و فهم خویش قادر به فهم معارف قرآن می‌باشد و قرآن چون چشمه‌ای است که هر کس به میزان ظرفیت خویش از آن آب برمی‌دارد. با توجه به این قیود، می‌توان گفت علّامه، تفسیر واقعی قرآن را تفسیری می‌داند که از تدبّر در آیات و استمداد از آیات مربوطه دیگر و استنتاج معنای آیه از مجموع این آیات به دست آید (طباطبایی، ۱۳۶۱، ص ۶۱).

ایشان معتقد است بیانات قرآنی در آیات، متفرّق شده و در قالب‌های مختلفی ریخته شده تا نکات دقیقی که ممکن است در هر یک از آن آیات، نهفته باشد به وسیله آیات دیگر، تبیین شود و به همین جهت، بعضی از آیات قرآن، شاهد بعضی دیگر است و اگر جز این بود، امر معارف الهی در حقایقش مختل می‌ماند و ممکن نبود یک مفسّر در تفسیر یک آیه گرفتار قول به غیر علم نشود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۸۰).

از دیدگاه علّامه، بیان قرآنی کلامی است که الفاظش در عین اینکه از یکدیگر جدا هستند به یکدیگر متصل‌اند، به این معنی که هر یک روشن‌کننده بیانگر دیگری و به فرموده علی (ع) شاهد بر مراد دیگری است (همان، ص ۷۶).

علّامه بر این اعتقاد است که با بررسی قرآن، می‌توان به این نتیجه رسید که در بسیاری از آیات، مخاطب قرآن عموم مردم هستند و سخن قرآن با مخاطبان خود آشکار و روشن است در غیر این صورت، قرآن می‌بایست تنها مخاطبان خاص داشته باشد. ایشان در این زمینه می‌گویند: «قرآن کریم در آیات فراوانی مؤمنان، کافران و حتّی عموم مردم را مخاطب خود قرار داده و با آنان به احتجاج پرداخته و یا در مقام تحدّی از ایشان خواسته است اگر شک و تردیدی در اینکه قرآن کلام خداست دارند، مثل آن را بیاورند و بدیهی است که تکلم با مردم به الفاظی که خاصیت تفهیم را واجد نباشد معنا ندارد و تکلیف کردن مردم به آوردن مثل

چیزی که معنای معین و روشنی از آن فهمیده نمی‌شود قابل قبول نیست» (طباطبایی، ۱۳۶۱، ص ۱۸).

ایشان در ادامه، می‌گوید: «قرآن که از سنخ کلام است مانند سایر کلام‌های معمولی از معنای مراد خود کشف می‌کند و هرگز در دلالت خود، گنگ نیست و از خارج نیز دلیلی وجود ندارد که مراد تحت‌اللفظی قرآن جز آن است که از لفظ عربی‌اش فهمیده شود» (همان). وی یکی دیگر از دلایل گویابودن قرآن را این می‌داند که خداوند با تأکید، مردم را به تدبّر در قرآن فرا خوانده و فرموده است: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ (محمّد: ۴۷/۲۴): «آیا فرو نمی‌روند {تدبّر نمی‌کنند} در قرآن یا بر دل‌هایی است قفل‌های آن» و ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (النساء: ۸۲/۴): «آیا تدبّر {بررسی} نمی‌کنند قرآن را و اگر می‌بود از نزد غیر از خدا همانا می‌یافتند در آن اختلافی بسیار». از این آیات، بروشنی استفاده می‌شود که آیات قرآن برای همگان قابل فهم است و با تدبّر، می‌توان معانی آن را دریافت، زیرا اگر آیات قرآن ظهور در معانی خود نداشت، تدبّر در آنها معنا نداشت» (طباطبایی، ۱۳۶۱، ص ۱۹).

علامه ذیل آیه اوّل، به نقل از مجمع‌البیان به این نکته اشاره فرموده که «این آیه دلالت دارد بر بطلان قول کسی که معتقد است تفسیر ظاهر قرآن به جز به خبر یا سمع (تفسیر روایی) میسر نیست» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۲۴۱). همچنین، درباره نحوه دلالت آیه دوّم بر گویا و رسا بودن دلالت قرآن می‌کند: «این آیه با زبان استدلالی خود بر این مطلب صراحت دارد که قرآن برای فهم عامّه مردم و بحث و تأمل و تدبّر ایشان ارائه شده است. در قرآن حتّی یک آیه وجود ندارد که معنای مخالف با ظاهر کلام عربی از آن اراده شد باشد. قرآن کتاب لغز و معماگویی نیست» (همان، ج ۳، ص ۴۷).

دسته دیگر از آیاتی که به نظر علامه، دلالت بر گویایی متن قرآن و خودکفایی آن در دلالت بر مقصود دارد، آیات تحدی است. ایشان در این باره می‌فرماید: «آیاتی که عامّه مردم از کافر و مؤمن عصر نزول و پس از آن را به اندیشه و تدبّر درباره قرآن فرا می‌خواند، گویای این حقیقت است که انسان جستجوگر می‌تواند با تدبّر و تفحص به معارف قرآن راه یابد. چون در غیر این صورت، ارجاع فهم معانی آیات به پیامبر اکرم (ص)، صحابه و شاگردان ایشان معنا نخواهد داشت. زیرا آنچه پیامبر (ص) یا صحابه و یا دیگران در این مقام ارائه می‌کنند، اگر معنایی موافق ظاهر آیه باشد، در این صورت همان معنایی است که با تدبّر، تأمل و جستجو

برای عموم مخاطبان قرآن قابل دستیابی است و اگر معنایی مخالف ظاهر قرآن باشد، با تحدّی منافات دارد و حجّت بر منکران اعجاز قرآن، با تحدّی تمام نمی‌شود» (همان، ص ۸۴).

علّامه علاوه بر شواهد قرآنی، شواهد روایی فراوانی برای استقلال قرآن بر مقاصد خود آورده است، از آن جمله «روایات عرضه» و «روایات ارجاع به قرآن» و برخی روایات دیگر می‌توان ذکر کرد. ایشان می‌فرماید: «از اینگونه روایات می‌توان استفاده کرد که قرآن در دلالت خود، مستقلّ است و هر آنچه که از پیامبر اکرم (ص) در تبیین آیات الهی نقل شده، مطالبی است که از خود قرآن هم قابل استفاده است، زیرا اگر کشف مقاصد الهی متوقّف بر بیان پیامبر (ص) باشد دوری باطل پیش خواهد آمد و حجّت هیچکدام اثبات نخواهد شد» (همان).

همچنین، باید دانست علّامه در بیاناتش بین مفهوم (که در تعبیری دیگر به مفاد تحت‌اللفظی آیات به جای مفهوم اشاره کرده است) و بین مصداق و امثال آن تفکیک قائل شده، می‌گوید: در جایی که ما می‌گوییم قرآن خودش روشن است و نیاز به چیز دیگر ندارد، آن جایی است که می‌خواهد مفهوم را بیان کند؛ قرآن در بیان مفهومی هیچ نیازی به غیر ندارد و لذا بیان معنای بطنی الفاظ و یا تعیین مصداق آنها خارج از تفسیر است. بنابراین، حدّ و مرز تفسیر این است که خداوند با این عبارات می‌خواهد چه مفاهیمی را طبق قواعد محاوره عقلایی به ما منتقل کند (رجبی، ۱۳۸۷، ص ۲۲۵).

از دیدگاه علّامه (ره) عبارات و بیانات قرآن در این حد، کاملاً روشن است. البتّه، آیات، محکم و متشابه دارد، ولی وقتی متشابه را به محکم برگردانیم آن متشابه هم روشن می‌شود. وی در ادامه می‌گوید: ما دو فرض داریم: یا باید بگوییم قرآن در بیان مقصود خود گنگ و نارساست که این با اعجاز بلاغی قرآن و برخی از روایات نظیر: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْقُرْآنَ مُبْهَمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۸۹، ص ۹۰) ناسازگار است یا باید بگوییم عبارات و آیات قرآنی در فهماندن آنچه خداوند می‌خواسته با همین عبارات طبق روش عقلایی بفهماند، رسا و گویاست و کمبودی ندارد. علّامه روی این نکته تکیه دارند که به هیچ وجه آیات قرآن در این جهت نارسا، گنگ و مبهم نیست و نقصی ندارد. ایشان بر این مطلب دلایلی اقامه کرده‌اند که از جمله آنها اعجاز قرآن در فصاحت و بلاغت است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۶۵)؛ یعنی اگر قرآن از این جهت در حدّ اعجاز است، یعنی گویاترین و رساترین عباراتی که برای ادای این مقصود وجود داشته، به کار گرفته است، با این فرض، باید با رجوع به همین عبارات قرآنی بتوانیم آنچه را خداوند طبق قواعد محاوره عقلایی می‌خواسته بیان کند را به خوبی

بفهمیم و اگر یک چیزی فراتر می‌خواسته بفهماند مثل تفصیل احکام، قصص و مسائل معاد و... حتماً با این عبارات نمی‌خواسته بفهماند، با این عبارات طبق قواعد محاوره عقلایی نمی‌خواسته بطون را بیان کند و حتی با این مطلقات و عموماتی که در قرآن هست همان قدر مطلق و عام را می‌خواسته به ما بفهماند و حتی در مورد بسیاری از الفاظ نمی‌خواسته فراتر از حدّ مفهومی، مصادیق آنها را بیان کند و قطعاً قرآن در بیان و تفهیم همین حدود کاملاً رسا، گویا روشن و مستقلّ است و نیازی به غیر خودش ندارد (همان، ج ۳، صص ۸۳-۸۶).

بنابراین وقتی گفته می‌شود قرآن رساست، منظور آن است که در انتقال مفهوم، رسا و در فهم معنا، مستقل است و نیازی به غیر ندارد؛ بلکه با مراجعه به آیات مربوط به یک موضوع آن مقدار که آیات در صدد بیانش بوده مشخص می‌شود و با تدبّر در آیات و توجه دقیق به ظرایف آیات و توجه به صدر و ذیل آیه، توجه به آیات قبل و بعد و سیاق آیات و توجه به مقام و قراین مختلف دیگری که وجود دارد و با ارجاع متشابهات به محکّمات، می‌توان به مراد الهی در این عبارات دست یافت.

البته باید دانست وقتی می‌گوییم خداوند بیانش روشن است غیر از این است که هر کسی به همه مفاد آیات و مراد خداوند با این بیان روشن برسد. یعنی آیات قرآن در عین اینکه روشن و گویاست ممکن است فردی فقط به چند نکته از آنچه خداوند می‌خواسته با این عبارات بیان کند برسد و فرد دیگری به نکات بیشتری دسترسی پیدا کند. پس، با توجه به اینکه شرایط افراد متفاوت است نباید توقع داشت که همه مراجعه‌کنندگان به قرآن همه مفاد آیات را تا آخرین حدّ ممکن درک کنند. چه اینکه ممکن است در مقام تفسیر، دقّت‌ها و ظرافت‌های لازم را به کار نبرند و یا با مبانی و اصول تفسیر صحیح آشنایی کامل نداشته باشند و البته، هرچه انسان‌ها از طهارت و پاکی نفس بیشتری برخوردار باشند به معارف بیشتری هم دست خواهند یافت که قرآن می‌فرماید: **لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ** (الواقعه: ۵۶ / ۷۹): (و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند [دست یابند]).

نکته دیگر اینکه همه این بحث‌ها فارغ از این نکته است که در فهم قرآن و هر کلام مشابه آن باید به یک سلسله مباحث مقدّمات تفسیری توجه کرد. مثلاً باید به لغت مراجعه کرد^۱ و

۱. باحث غیر تفسیری^۱ اند بحثهای لغوی^۲ ربطی به مدلول الفاظ آیات ندارد و این نوع بحث‌ها تفسیر آیات قرآن محسوب نمی‌شود. بنابراین^۳ مراجعه به لغت مانند دانستن قواعد عربی از باب اینکه مقدمه باحث تفسیری است و نه خود تفسیر^۴ نیروی است و کسی که دامنه لغت او وسیع باشد در تفسیر قرآن نیازی به مراجعه به لغت ندارد.

قواعد ادبی زبان عربی را دانست. پس معنای این سخن علّامه که می‌گوید قرآن رساست، این نیست که به این امور احتیاجی نیست و اگر بخواهیم قرآن را بفهمیم حتّی معنای لغوی واژه‌ها را هم باید از قرآن بگیریم، بلکه در اینجا هم قواعد و اصول اولیّی‌ای وجود دارد که باید طبق آنها قرآن را تفسیر کنیم. درست مثل هر زبان دیگر؛ همانطور که اگر متنی فارسی بود، طبق قواعد زبان فارسی آن را تفسیر می‌کردیم.

خود آن بزرگوار هم در تفسیر همین عمل را انجام داده و در مقدمه تفسیر المیزان می‌گوید: ما در این تفسیر بر چیزی از خارج تکیه نمی‌کنیم مگر قواعد ادبی، بدیهی، عقلی و امثال آن. اما مسائل نظری را مبنای تفسیر قرار دادن خطایی است که مسلک‌های مختلف دچارش شده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۲ و ۱۳۶۱، ص ۷۰).

آنچه از بیانات علّامه برمی‌آید این است که قرآن منحصر در فهم خود است هرچند مفسّر نیاز به تدبّر در آیات آن دارد، لذا در مورد آیات متشابه با ارجاع آنها به محکّمات تردید و تشابه در آنها برطرف می‌شود. در مورد مطلقات، عمومات و مجملات قرآن، تفسیر آنها یعنی مدلول الفاظ آنها در حدّی که برای ما دانستن آنها لازم بوده به کمک آیات دیگر قرآن قابل فهم است و بیان تفصیل و جزئیات آنها خارج از حوزه تفسیر و بلکه در علم فقه و... قابل طرح است و ذکر قیود، تخصیصات و مصادیقی که برخی نمونه‌های آن را در نقد بر مرحوم علّامه ذکر می‌کنند خارج از بحث تفسیری است.

به عنوان مثال، برخی در نقد بر نظر علامه، معلوم نبودن «صلاة وُسطی» در آیه ذیل را مطرح کرده‌اند: ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسطَى﴾ (البقره: ۲۳۸/۲): «در انجام همه نمازها، (به خصوص) نماز وسطی کوشا باشید» زیرا نمی‌توان از قرآن منظور از «صلاة وُسطی» را به دست آورد (ر.ک. بابایی، ۱۳۸۷، ص ۲۰۹)، در جواب می‌گوییم: اگر این رساترین عبارت است برای آنچه خدا می‌خواسته با تعبیر «الصلاة الوسطی» بفهماند و نمی‌خواسته فراتر از حدّ مفهومی، بعینه آن مصداق را بیان کند، معنایش این است که خدا می‌خواسته بفهماند نمازهای پنج‌گانه‌ای داریم که همه در یک حد از تأکید نیستند، بلکه نمازی داریم که وصف میانه دارد، حالا اینکه مصداق این نماز میانه چیست؛ به دلایلی نمی‌خواهد این مصداق را با این عبارت کاملاً مشخص کند، فقط می‌گوید شما بر نمازها محافظت داشته باشید و بر نماز میانه، بویژه محافظت کنید.

یا در مورد آیات مربوط به ولایت آن حدی که قرآن می‌خواهد با این عبارت بیان کند، همان بیان کلی است. یا حتّی در بحث‌های توحیدی وقتی خداوند را با رحیم و کریم و... توصیف می‌کنیم با این الفاظ، مصداق خدا را بیان نمی‌کنیم، بلکه مفاهیمی را می‌گوییم که چه بسا جز بر یک مصداق منطبق نشود ولی مرحوم علامه حتّی آن انطباق را هم جدا می‌داند، یعنی ایشان بین اینکه مفهوم یک عبارت چیست و بین اینکه آن عبارت بر چه مصداقی منطبق می‌شود و حقیقت آن مصداق چیست تمایز قائل شده است.

بنابراین، وقتی آیات مربوط به عرش و کرسی و... را جمع می‌کنیم با این اوصاف درک می‌کنیم که این عرش و کرسی، عرش و کرسی متعارف و مادی نیست، پس، اینگونه نیست که در حدّ مفاهیم، هیچ چیز از آیات را درک نکنیم، ولی این که این مفاهیم بر چه مصداق منطبق می‌شود خارج از عبارات قرآنی و حوزه تفسیر است (رجبی، همان، ص ۲۲۷)؛ یا در مورد حروف مقطعه، همچنان که گفته شد، چون مدلول لفظی ندارند خارج از حوزه تفسیر هستند (طباطبایی، ۱۳۶۱، ص ۷۰). حقایق و بطون قرآن هم چون از سنخ مدلول الفاظ نیست، خارج از این حوزه است (همان، ص ۵۱) و مباحث غیر تفسیری مانند بحث‌های لغوی و قرائتی نیز چون از مقدمات تفسیر هستند، این مباحث هم در ذیل تفسیر آیات قرآن قرار نمی‌گیرند. مطالبی هم که فهم و علم بدان مختصّ خداوند شمرده شده است مثل زمان وقوع قیامت و سایر حقایق غیبی، هیچ آیه‌ای از قرآن متعرّض آنها نشده است (همان، ص ۴۸) و به تعبیر علامه، در قرآن مجید، آیه‌ای که هیچ‌گونه دسترسی به مراد و واقعیّتش نباشد نداریم (همان، ص ۳۷).

۵. دلایل قابل فهم بودن آیات قرآن از دیدگاه علامه (ره)

در اینجا لازم است دلایلی را که علامه در اثبات انحصار قرآن کریم در فهم خود به آنها استناد کرده است بیاوریم. در کل، می‌توان به چهار گروه از ادله یعنی آیات قرآن، روایات، سیره معصومان (ع) و دلایل عقلی اشاره نمود:

۵-۱. آیات قرآن

- ۱) قرآن آسان و قابل فهم است: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ (القمر: ۵۴ / ۱۷)؛
- ۲) قرآن روشن و قابل فهم است: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (الزخرف: ۴۳ / ۳)؛
- ۳) قرآن بیان‌کننده همه چیز است: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ (النحل: ۱۶ / ۸۹)؛

- (۴) قرآن نور و روشنگر است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾ (النساء: ۴ / ۱۷۴)؛
(۵) قرآن هدایتگر است: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ (الإسراء: ۹ / ۱۷)؛
(۶) قرآن قابل تدبّر و فهم است: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ (محمد: ۴۷ / ۲۴).

۲-۵. روایات معصومان (ع)

امام باقر (ع): «فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مُبْهِمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ»: «هر کس خیال کند کتاب خدا مبهم و نامفهوم است، هم خودش هلاک شده و هم دیگران را هلاک کرده است» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۸۹، ص ۹). این روایت صریحاً قرآن را روشن و قابل فهم می‌داند.
پیامبر اکرم (ص): «فَإِذَا التَّبَسَّطَ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»: «آن هنگام که فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تاریک، بر شما هجوم آورد، به قرآن پناه ببرید» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۵۹۹). این روایت به طور ضمنی دلالت بر روشنی و قابل فهم بودن قرآن دارد.

۳-۵. سیره معصومان (ع)

معصومان (ع) در تفسیر آیات قرآن، به خود قرآن مراجعه می‌کردند.
مثلاً پیامبر اکرم (ص) در آیه ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ (الأنعام: ۸۲ / ۶) ظلم را با توجه به آیه ﴿إِنَّ الشَّرَّكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (لقمان: ۱۳ / ۳۱) به شرک تفسیر کرده‌اند (سیوطی، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۲۷ / طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۲۱).
یا حضرت علی (ع) اقل مدّت حمل را با توجه به آیات ﴿وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ﴾ (لقمان: ۳۱ / ۱۴) و ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ (الأحقاف: ۴۶ / ۱۵) شش ماه دانسته است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۰، ص ۱۸۱).

۴-۵. دلایل عقلی

دلایل عقلی که علّامه در تبیین نظریه فوق از آنها بهره جسته است به شرح ذیل می‌باشد:
(۱) قرآن مجید کلام است و به حکم کلام بودن، از معنای خود پرده برمی‌دارد و به غیر، نیازی ندارد.

(۲) هیچ دلیل دیگری وجود ندارد که مراد قرآن از این الفاظ، چیزی جز همین مراد تحت اللفظی آن باشد و دلیلی بر نفی حجّیت ظواهر قرآن در دست نیست.

(۳) قرآن اقوام خاصّی چون یهودیان، مسیحیان، مؤمنان، کافران و حتّی همه انسان‌ها اعم از اهل کتاب و غیر اهل کتاب را مورد خطاب قرار می‌دهد که لازمه آن استقلال قرآن در ادای مفاهیم الفاظ آن است.

(۴) دعوت قرآن به تدبّر در آیات، دلیل روشنی است بر اینکه قرآن مستقلاً قابل فهم است و برای رساندن مرادات الفاظ خویش به غیر نیازی ندارد (طباطبایی، ۱۳۶۱، ص ۲۵/ جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۶۴ به بعد/ رستم نژاد، ۱۳۹۰، ص ۱۲۴).

۶. ایرادات وارد شده بر دیدگاه علّامه (ره) و پاسخ به آنها

برخی ایراداتی که از سوی اصولیان بر روش قرآنی (تفسیر قرآن به قرآن) و عقیده انحصار فهم قرآن به قرآن وارد شده و غرض آنها ردّ اطلاق این روش است عبارتند از:

۱-۶. ناکافی بودن قرآن؛ با ملاحظه اینکه قرآن مشتمل بر کلیّات بوده و از پرداختن به تفصیل و جزئیات خودداری کرده است، عنوان نمودن اینکه قرآن ما را کافی است نادرست بوده و ما ناچاریم به منظور شناخت تعالیم اسلام و طبق حدیث ثقلین به ثقل اصغر یعنی عترت (ع) مراجعه کنیم و شایسته نیست شعار باطل «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» دوباره زنده شود.

پاسخ: قبلاً گفته شد که محدوده تفسیر قرآن به قرآن، بیان مدلول‌ها و الفاظ آیات قرآن است و لذا در تفسیر قرآن نباید به تفصیل و جزئیات معانی پرداخته شود.

اما در اینکه جزئیات تعالیم اسلام را باید از روایات معصومان (ع) تحصیل کرد، هیچ شکی در آن نیست و قرآن کریم بیان این جزئیات و تفصیل احکام را به پیامبر اکرم (ص) ارجاع داده و در این روش قرآنی، هرگز ادّعا نشده است که بشر می‌تواند به کمک خود قرآن، به این جزئیات دست یابد که مصداق شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» باشد (الهی‌بخش، ۱۴۰۹، ص ۱۰). فرق است بین اینکه گفته شود «قرآن ما را در کشف و بیان معنای آیاتش بس است» و این قول که «قرآن ما را در تحصیل کلیه تعالیم بس است». در نتیجه، کشف بیان معانی آیات به کمک خود قرآن و پی بردن به جزئیات و تفصیل احکام و قصص از طریق سنّت و روایات معصومان (ع)، امکان‌پذیر است.

۲-۶. بخشی از آیات قرآن همان آیات الاحکام است که پیرامون اعمال و افعال مکلفان وارد شده است و بهره‌گیری از این آیات بدون مراجعه به احادیث معصومان (ع) امکان‌پذیر نیست؛ زیرا این آیات مطلقات و عموماتی هستند که قیود و تخصیصات آنها در لسان روایات معصومان (ع) وارد شده است. بنابراین، اکتفا کردن به قرآن و نادیده گرفتن حجم انبوه اینگونه روایات در تفسیر قرآن محال است.

پاسخ: مکرّر گفته شد که تفسیر، بیان مقاصد الفاظ آیات قرآن است و نه جزئیات و قیود و تخصیصات و... که این موارد در علم فقه بررسی می‌شود و به عهدۀ مجتهدان است و نه مفسران و تنها وظیفۀ مفسر این است که اگر تردید و تشابهی در معانی آیات پیدا کرد براساس تفسیر قرآن به قرآن و با تدبّر در آیات، آنها را بزدايد و این امر هم مستقلاً به کمک خود قرآن امکان‌پذیر است، چرا که هیچ آیه‌ای در قرآن نیست که در ذات خود، ابهام و پیچیدگی داشته باشد و اگر هم در آیاتی ابهام و اجمال به نظر برسد، اولی و ظاهری بوده و با تدبّر و کمک گرفتن از سایر آیات، زایل می‌گردد؛ اما در این که باید تفصیل آیات احکام را از روایات معصومان (ع) بدست آورد هیچ شکی در آن نیست.

۳-۶. شیخ طبرسی می‌نویسد: آیاتی متشابه در قرآن کریم داریم که احتمال دو یا چند معنی را دارد و به دلیل فهمیده‌ایم نمی‌توان همه آنها را مراد دانست و در این موارد، تنها دلیل، روایت است که می‌تواند یک معنی را معین کند و به کمک خود قرآن نمی‌توان آیات مشابه را تفسیر کرد (طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۰).

پاسخ: به استناد به آیه محکم و متشابه (آل عمران: ۷/۳) به ایراد مذکور چنین پاسخ می‌دهیم: چنان نیست که به کمک قرآن نمی‌توان آیات مشابه را تفسیر کرد، بلکه با ارجاع آیات متشابه به آیات محکم، می‌توان تردید و تشابه را برطرف ساخت (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۸).

۴-۶. شیخ طوسی، شناخت برخی از معانی آیات قرآن را مخصوص خدا شمرده و جایز نمی‌داند کسی درباره آنها سخن بگوید. مثل آیاتی که مربوط به زمان وقوع قیامت است و حتی در خود این آیات هم تصریح شده که علم به آنها مختص خداوند است؛ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ﴾ (الأعراف: ۷/۱۸۷): «درباره قیامت، از تو سؤال می‌کنند: کی فرا می‌رسد؟! بگو: علمش فقط نزد پروردگار من است و هیچ‌کس جز او [نمی‌تواند] وقت آن را آشکار سازد» (مستند آن قبلاً ذکر شد).

همچنین ممکن است گفته شود آیاتی را که مبین حقایق از عالم غیب است مثل: زمان وقوع قیامت، حقیقت روح، لوح و عرش را فقط خداوند می‌داند: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (النمل: ۲۷ / ۶۵): «بگو: کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا».

پاسخ: در این تردیدی نیست که انسان‌ها نمی‌توانند به حقایق غیبی، علم پیدا کنند، ولی هیچ آیه‌ای هم از قرآن متعرّض آنها نشده است و در این آیات مذکور و سایر آیات، صرفاً نامی از آن حقایق آمده است - بدون اینکه به خصوصیات آنها اشاره شود. و خداوند هم به جهت مصالحی به همین اندازه بسنده نموده و به اندازه‌ای که مصلحت بوده بیان کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۳۴).

۷. نقش روایات معصومان (ع) در تفسیر قرآن از دیدگاه علّامه (ره)

حال این پرسش به ذهن می‌آید که اگر به عقیده علّامه (ره)، قرآن در مقام بیان مقاصد خود مستقل است و روش صحیح تفسیر همان روش تفسیر قرآن به قرآن است، پس نقش روایات در تفسیر چیست؟

باید گفت هرچند روش علّامه در تفسیر *المیزان*، روش قرآن به قرآن است ولی این موضوع باعث نشده مفسّر بزرگ از دقّت و بررسی در روایات و سنت معصومان (ع) غافل باشد، بلکه در جای‌جای این تفسیر، می‌توان روایات معصومان (ع) را به وضوح مشاهده کرد. در این تفسیر، پس از نقل آیات و توضیح لغوی و ادبی آنها و بیان مراد آیه به شیوه قرآن به قرآن، فصلی تحت عنوان «بحث روایی» مطرح می‌شود که مفسّر عالیقدر در ضمن آن به نقل و نقد دقیق روایات در پرتوی قرآن می‌پردازد.

به طور کلی، نظریات ارائه شده در خصوص جایگاه روایات و ارتباط آنها با تفسیر را می‌توان در چهار دیدگاه مطرح نمود:

۱) دیدگاه افراطی که به برخی از اخباریان نسبت داده می‌شود. براساس این دیدگاه، تفسیر آیات قرآن جز با کمک روایات جایز نیست و به همین دلیل، در برخی از تفاسیر روایی همچون *البرهان* و *نور الثقلین*، تنها به جمع‌آوری روایات اکتفا شده است. صاحبان این دیدگاه در تأیید نظر خود به دلایلی نیز تمسک می‌کنند از جمله اینکه: اولاً، ظواهر قرآن حجّت نیست و هرگونه تفسیر قرآن براساس ظواهر و یا با تکیه به دلایل عقلی و اجتهادی تفسیر به رأی و از

نظر روایات مردود است. ثانیاً، روایاتی را مطرح می‌کنند که فهم قرآن را مخصوص معصومان (ع) می‌داند و یا روایاتی که حاکی از ناتوانی عقل بشری از تفسیر قرآن است. ثالثاً، به عقیده ایشان، هرگونه تفسیری که متکی به روایات نباشد حاصلی جز ظنّ و گمان ندارد و اعتماد به ظنّ در تفسیر قرآن جایز نیست؛ که در کتب اصول فقه به این موارد جواب داده شده است.

۲) دیدگاه دوّم سعی دارد مسیری متعادل را در تفسیر قرآن جستجو کند. به عقیده قائلان این دیدگاه، روایات همانند قراین عقلی و قطعی آیات قرآن، قرینه‌ای برای تفسیر آیات هستند و تفسیر قرآن بدون مراجعه به قراین نقلی، صحیح نیست. ابوالقاسم خویی در این دیدگاه، تمسّک به صرف عمومیت آیات و عدم رجوع به احادیث و روایات - به منظور بررسی تقییدات و تخصیصاتی که ممکن است به برخی آیات قرآن وارد شده باشد - را تفسیر به رأی مذموم می‌داند (خویی، ۱۴۰۱، ص ۲۶۷).

۳) دیدگاه تفریطی و مقابل دیدگاه اوّل معتقد است در تفسیر قرآن اصلاً نباید از روایات استفاده کرد و تنها راه درست رسیدن به معنای قرآن، رجوع به خود قرآن است. به عقیده صاحبان این دیدگاه تنها مرجع تحریف نشده و اصیلی که از اکاذیب و اظهارات نادرست مدّعیان دین، منزّه و مبرّأ بوده متن قرآن است و روایات به جهت آنکه دچار دستبرد جاعلان و سوداگران حدیث شده و روایات جعلی و دروغین بسیاری بر آنها افزوده شده، فاقد ارزش و اعتبار است.

این گروه از حیث اعتقادات نظری منکر سنت‌اند و سنت را به عنوان یک منبع قبول ندارند و ایدئولوژی آنها همان شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» است و اخیراً، در هند و مصر جمعیتی با عنوان (القرآنیون) به این دیدگاه دامن زده و حتّی سه مقاله در مجله المنار با عنوان «الاسلام هو القرآن وحده» توسط توفیق صدقی در این راستا تدوین شده است (صدقی، ۱۹۰۶ «الف»، صص ۵۱۵-۵۲۴ و ۱۹۰۶ «ب»، صص ۹۰۶-۹۲۵ و ۱۹۰۷، ص ۱۴۰).

۴) دیدگاه چهارم همان دیدگاه علّامه طباطبایی (ره) و هم مسلکان اوست. در این دیدگاه، قرآن از چند جهت می‌تواند بی‌نیازی خود را از روایات اثبات کند. یکی اینکه قرآن به زبان عربی فصیح نازل شده و قابل فهم و درک است و با تدبّر در آیات می‌توان به فهم قرآن دست یافت. از جهت دیگر، تفسیر استقلالی آیات تنها با کمک گرفتن از عقل مورد تأیید نیست و از طرفی، تفسیر قرآن به وسیله سنت نیز جایز نیست؛ چون با قرآن و خود سنت منافات دارد.

بنابراین، تنها راه تفسیر قرآن، رجوع به خود قرآن بوده و این همان تفسیر قرآن به قرآن و مبنای آن، استغنائی قرآن از غیر قرآن است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۸۵).

عَلّامه و طرفداران این شیوه تفسیری، مدّعی‌اند که هر نوع ابهام و اجمال ابتدایی که در بادی امر نسبت به پاره‌ای از آیات قرآن مشاهده می‌شود، معلول عدم توجّه به سایر آیات مشابه بوده که با مراجعه به تدبّر در مجموع آیاتی که موضوع آنها با موضوع آیات مورد نظر یکسان و یا نزدیک به آنهاست برطرف خواهد شد (عمید زنجانی، ۱۳۷۳، ص ۱۹۸).

این دیدگاه به استدلال‌هایی نظیر تبیان و نور بودن قرآن و همچنین اعجاز قرآن اشاره کرده است. با همه این مباحث، عَلّامه در عین اعتقاد به متوقّف نبودن فهم قرآن بر بیان غیر، نقش بسیار مهمّی را برای روایات در ارتباط با قرآن قائل است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۷-۱. نقش اوّل روایات: نقش تعلیمی

از دیدگاه عَلّامه، یکی از نقش‌های روایات در تفسیر قرآن، نقش تعلیمی است. وی معتقد است شأن پیامبر در تفسیر، شأن معلّم قرآن است و تعلیم عبارت است از اینکه معلّم آگاه و خبره، ذهن متعلّم و یاد گیرنده را به آنچه فهم آن و دستیابی به آن دشوار است راهنمایی کند، نه به آنچه فهم آن بدون معلّم محال است؛ یعنی آنچه در روایات به عنوان تفسیر بیان شده است با تدبّر و تأمل در خود آیات قرآن قابل استیفاست و آیات قرآن بر آن دلالت دارد، اما روایات، راه را برای کشف مقصود خداوند، هموار می‌سازند. البتّه، مواردی هم هست که اگر روایت نبود، ما اساساً، متوجّه معارف متعالی قرآن نمی‌شدیم. در حقیقت، تعلیم همان هموار کردن راه و نزدیک کردن مقصد است و نه ایجاد راه و آفرینش مقصد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۴۷).

صاحب المیزان معتقد است یکی از مسئولیت‌های معصومان (ع) توضیح و تبیین دلالت همین آیات است که پس از توضیح و تبیین معصوم (ع)، معنای جدیدی خلق نمی‌شود، بلکه آنچه خود قرآن بر آن دلالت دارد - و آن دلالت به جهاتی، بر دیگران پوشیده مانده - آشکار می‌شود. در همین راستا، عَلّامه تشابه آیات را نیز ذاتی ندانسته بلکه آنها را عارضی می‌داند و معتقد است پس از بیان معصوم (ع) تشابه از وجه آیات رخت می‌بندد.

می‌توان گفت هنر بلکه شاهکار عَلّامه در این است که همان معارفی را که اهل بیت (ع) ذیل آیات، بیان فرموده‌اند، با استفاده از شیوه «تفسیر قرآن به قرآن» و با دقّت در ظرایف و

لطایف قرآنی، از خود قرآن استخراج کرده است (اشرفی، ۱۳۸۷، ص ۲۱۸). این ادعا شواهد فراوانی در *المیزان* دارد که از باب نمونه، می‌توان به تفسیر علامه از صراط مستقیم (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۸)، تعلیم اسماء به آدم (همان، ص ۱۱۸) و تلقی کلمات توسط آدم (همان، ص ۶۴۸) اشاره کرد.

تلاش تفسیری علامه در بیان موافقت ظاهر قرآن با احادیث اهل بیت (ع) در نگارش یک دوره تفسیر قرآن با نام «تفسیر البیان فی الموافقه بین الحديث و القرآن» نمایان است. این تفسیر که از ابتدای قرآن تا آیه ۵۷ سوره یوسف را در برمی‌گیرد تقریباً، همان محتوای تفسیر *المیزان* را در خود دارد.

۲-۷. نقش دوم روایات: آموزش روش تفسیر

علامه نقش دیگر روایات اهل بیت (ع) در تفسیر قرآن را آموزش روش تفسیر می‌داند و معتقد است ذوق و مهارت تفسیر را تنها با بررسی روایات تفسیری می‌توان به دست آورد. وی در این زمینه می‌نویسد: «تنها روش صحیح تفسیر، استمداد از قرآن برای فهم آن و تفسیر آیه به آیه است. تجهیز به این روش با جستجوی فراوان در آثار مروی از پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت ایشان و به دست آوردن ذوق و مهارت در این روش میسر می‌شود» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۸۷).

۳-۷. نقش سوم روایات: بیان تفاسیل اعتقادات و جزئیات احکام و قصص

در مورد نقش سوم روایات اهل بیت (ع) باید گفت بنا به دیدگاه علامه، برای بیان جزئیات و تفاسیل اعتقادات و احکام و قصص باید به اهل بیت (ع) مراجعه کنیم؛ زیرا قرآن غالباً خطوط کلی را بیان و تنها فتح بابی کرده و بیان تفاسیل آن را به معلم قرآن سپرده است (طباطبایی، ۱۳۶۱، ص ۲۰). البته، چنانکه بارها گفته شد، بیان تفاسیل اعتقادات و جزئیات احکام و قصص امری خارج از تفسیر اصطلاحی است.

۴-۷. نقش چهارم روایات: مرجعیت در فهم کتاب خدا

نقش چهارم روایات اهل بیت (ع) در تفسیر قرآن این است که آنها در فهم کتاب خدا در حوزه اصول و فروع معارف دین مرجعیت دارند. علامه ذیل آیه ۲۳ سوره شوری که اجر رسالت پیامبر اعظم اسلام (ص) را مودت و دوستی خاندان پیامبر (ص) معرفی می‌کند،

می‌فرماید: «تأمل کافی در روایات متواتر وارد شده از طریق فریقین، مانند روایت ثقلین و حدیث سفینه که متضمن ارجاع مردم به اهل بیت (ع) در فهم کتاب خدا در حوزه اصول معارف دین و فروع آن و نیز بیان حقایق قرآن است، تردیدی باقی نمی‌گذارد که واجب کردن مودت ایشان و معادل قرار دادن آن با اجر رسالت، راهی است برای اینکه مردم به عنوان مرجع علمی به ایشان مراجعه کنند» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۴۶).

۷-۵. نقش پنجم روایات: بیان معارف قرآنی

کارکرد پنجم روایات اهل بیت (ع) در تفسیر از دیدگاه علامه، بیان معارف بلند قرآنی و تقویت ذهن مفسران برای پذیرش آن است؛ معارفی که ذهن بشر با آن انس ندارد، اما به هر حال آیات قرآن بر آن دلالت دارد.

علامه برای نمونه، به معارف توحیدی قرآن اشاره می‌کند و آن را بسیار فراتر از بیان وحدت عددی فلاسفه مصر قدیم و یونان و اسکندریه و حتی دانشمندانی مانند ابن سینا می‌داند و می‌فرماید: «کسی جز علی بن ابی‌طالب (ع) پرده از این حقیقت متعالی برنداشته است. تنها کلام اوست که این راه را گشوده و پرده و حجاب را از این حقیقت متعالی به بهترین وجه و روشن‌ترین راه کنار زده است. سپس فلاسفه مسلمان پس از هزار سال این معارف را دنبال کردند و به این مطلب تصریح کردند که این حقایق را از کلام امیر المؤمنین (ع) استفاده کرده‌اند» (همان، ج ۶، ص ۱۰۴).

در این مجال به ارائه بخشی از آخرین سخنرانی فقیه فقید محمدهادی معرفت درست یک روز پیش از ارتحال ایشان که در همایش تجلیل از دین‌پژوهان برتر کشور در قم ارائه گردیده دست می‌یازیم. در این سخنرانی یکی از دغدغه‌ها و پرسش‌های بنیادین در مقوله روش تفسیر و نقش سنت و روایات و پاسخی که دستاورد سالها تأمل و کاوش این استاد فرزانه بوده ارائه شده است.

پرسش مطرح شده این است که چگونه علامه طباطبایی با آنکه خود بر نیازمند بودن تفسیر قرآن به غیر قرآن حتی روایات تصریح کرده و به تفسیر قرآن به خود قرآن بسنده و تأکید فرموده با این حال در مقام عمل و در جای جای تفسیر گرانسنگ خویش از روایات پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) بهره‌های فراوانی جسته است. این تناقض‌نمایی در ایده و عمل علامه چگونه پاسخ خواهد یافت؟

ایشان در جواب می‌گوید: "وقتی علامه می‌فرماید نبایستی در تفسیر قرآن به سراغ روایات رفت، این «سراغ روایت رفتن» دو قسم است: یکی اینکه به کمک این روایت، معنایی به دهان آیه بگذاریم که این قسم ممکن نیست، زیرا قرآن باید خودش گویای حقیقت خودش باشد و اگر روایت بگوید معنای آیه این است و خود آیه گویای آن نباشد، پذیرفته نیست؛ زیرا قرآن خودش «بَيَانٌ لِلنَّاسِ»، «بَصَائِرُ»، «نور» و «تبیان» است. اینکه قرآن چیزی بگوید و کسی دیگر بگوید معنای این سخن چنین است، معنا ندارد و در این صورت دیگر قرآن «تبیان» نخواهد بود. اما اگر به سراغ روایت برویم برای اینکه فضایی را برای ما باز کند و ما را در فضایی قرار دهد که از خود آیه مطلبی را بفهمیم، این پذیرفتنی است" (معرفت، ۱۳۸۵، ص ۱۸).

ایشان در ادامه می‌گوید: "اسلوب قرآن، اسلوب گفتاری است نه نوشتاری و ویژگی اسلوب گفتاری این است که در آن، متکلم به ذهنیت مخاطب خاص تکیه می‌کند. برخلاف اسلوب نوشتاری که نباید بر ذهنیت مخاطب خاصی تکیه داشته باشد. اکنون اگر شما بخواهید قرآن را بفهمید باید کنار آن مخاطبان خاص که حاضر بوده‌اند بنشینید و به قرآن گوش فرا دهید و باید همان ذهنیتی که آنها داشته‌اند برای شما به وجود آید.

در این میان، نقش روایت این است که دست شما را می‌گیرد، به هزار و چهارصد سال پیش برده و به شما ذهنیتی همانند آنها می‌دهد، آنگاه می‌گوید: اکنون به قرآن گوش فراده، وقتی گوش فرا می‌دهی، می‌بینی بسیار زیبا سخن می‌گوید و هیچ ابهامی ندارد" (همان).

ایشان در نهایت برای روشن شدن مطالب چند مثال می‌زند:

آیه ﴿فَمَنْ حَاجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا﴾ (البقره: ۱۵۸/۲): «کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می‌دهند، مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند»، در ظاهر مبهم است چون نمی‌دانیم در چه فضایی و به چه مناسبتی نازل شده است. «لا جناح» یعنی گناهی نیست و حال آنکه سعی بین صفا و مروه واجب و رکن است. وقتی به سراغ امام صادق (ع) می‌رویم، حضرت ما را به آن فضا می‌برد و توضیح می‌دهد برخی صحابه‌ای که به عللی هنوز سعی را به جا نیاورده بودند وقتی دیدند روی کوه صفا و مروه بت گذاشته‌اند احساس کردند با وجود این تنها سعی بین صفا و مروه گناه است که در اینجا آیه نازل شد و گفت شما احساس حرج و گناه نکنید و سعی خود را انجام دهید.

امام صادق (ع) با این توضیح خود، آیه را معنا نکرده، بلکه فقط فضایی را زنده کرده که آیه در آن نازل شده و ذهنیتی را که مسلمانان در آن موقع داشتند برای ما روشن کرده است.

همچنین در آیه وضو، زراره از امام (ع) می‌پرسد: از کجای قرآن فهمیدی که مسح فقط در بعضی از قسمت‌های سر است؟ ایشان در جواب فرمود: به خاطر حرف (باء)، تا این را فرمود، زراره هم فهمید. با این سخن امام، همان فهمی که حضرت از آیه داشت برای زراره هم حاصل شد. بنابراین امام صادق (ع) آیه را معنا نکرد بلکه راه فهم آیه را به او نشان داد. ایشان به عنوان نتیجه‌گیری می‌گوید: اگر چه عملاً ذهنیتی خاص به کمک روایت ایجاد می‌شود؛ اما این بدان معنا نیست که روایت، معنایی را بر آیه تحمیل کرده و آیه خودش گویا نبوده است، بلکه هم اکنون آیه خود گویای این حقیقت است (معرفت، ۱۳۸۵، ص ۲۰).

نتیجه‌گیری

روش تفسیر قرآنی و یا تفسیر قرآن به قرآن، کار آمدترین روش و بلکه تنها روش استواری است که زیر ساختهای نظری آن در خود قرآن کریم ترسیم شده است.

(۱) تفسیر قرآن به قرآن هرگز به معنی «حسبنا کتاب الله» نیست؛ چرا که این یک شعار سیاسی و در راستای حذف سنت پیامبر اکرم (ص) مطرح شد و در اساس ارتباطی به تفسیر قرآن به قرآن نداشت. در قرون اخیر رگه‌های این دیدگاه افراطی را که در سده‌های نخست طرفدارانی داشت می‌توان در گروه موسوم به «اهل قرآن» در شبه قاره هند و «قرآنیون» در سرزمین‌های عربی مشاهده کرد.

(۲) قرآن کریم در بیان مقاصد خویش دلالت استقلالی داشته و منحصر در فهم خود است و بیانات قرآنی در رساندن پیام خویش گویا و رساست؛ بطوری که با تدبّر و مراجعه به خود قرآن قابل فهم و تفسیر و بی‌نیاز از غیر است.

(۳) دلالت استقلالی قرآن در بیان مقاصد خویش و انحصار قرآن در فهم خود، هرگز به معنی بی‌نیازی از سایر ادله در رسیدن به احکام الهی نیست، بلکه برای رسیدن به احکام و معارف الهی، هم به قرآن کریم، به عنوان وحی قرآنی، و هم به روایات معصومان (ع)، به عنوان وحی بیانی، نیاز است؛ زیرا تفاسیل احکام و جزئیات و بیان فروع به طور کامل در سنت آمده و ضرورت وجود قرآن و سنت در کنار یکدیگر به عنوان دو دلیل مستقلّ غیر منحصر در رسیدن به معارف ناب الهی غیر قابل انکار است. به همین دلیل، علّامه معتقد است در فحوص از مخصّص برای عمومات قرآن در غیر احکام فرعی، رجوع به خود قرآن کافی است. یعنی در احکام فرعی که در قرآن مطرح شده، نیاز به بیان معصوم داریم. از این رو ایشان تصریح می‌کند

که جزئیات احکام، قصص و تفصیل معارفی از قبیل معاد را نمی‌توان مستقلاً و بدون مراجعه به بیانات پیامبر اکرم (ص) از قرآن کریم به دست آورد.

۴) با توجه به شخصیت علمی و معنوی علامه نمی‌توان کلام ایشان را به آسانی حمل بر خطا و مسامحه نمود و آسان نیست که بگوییم ایشان روشی را پیشنهاد کرده ولی در تفسیر برخلافش عمل کرده است. با رجوع به آثار شاگردان علامه (نظیر جوادی آملی و مصباح یزدی) که این بحث‌ها را در محضر ایشان فراگرفته‌اند، درمی‌یابیم فهم آنها نیز همین است. اینان فهمشان این است که علامه نظرشان این نبود که روایت را کنار بگذاریم، روایت جایگاه خودش را دارد ولی بیانات قرآن هم رساست و آن مقدار را که خداوند می‌خواسته با این عبارات بیان کند در حد اعجاز و در حد اعلای رسایی و فصاحت و بلاغت و بدون هیچ نقص و ابهامی بیان کرده است.

۵) در جمع‌بندی نهایی، باید گفت: علامه در «المیزان» و «قرآن در اسلام» در پانزده مورد عباراتی دارند که بحث‌انگیز شده است. از این پانزده عبارت، یازده عبارت قابل توجیه است ولی چهار عبارت نفی صریح یا نسبتاً صریح نسبت به روایات و تأکید بر قرآن بسندگی دارد. در توجیه این چهار عبارت باید گفت اگر شؤن مختلف قرآن را از هم تفکیک کنیم در این صورت هم مواردی که علامه تأکید دارد در تفسیر قرآن به روایت نیازی نداریم مشخص می‌شود و هم مواردی که علامه تصریح دارد باید از روایات استفاده کرد جایگاهش معلوم می‌شود:

الف: محورهای مهم خودبسندگی قرآن از دیدگاه علامه عبارتند از

۱) مقام تحدی؛ سراسر قرآن در مقام تحدی باید روشن باشد. وقتی می‌گوید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً» کسی که هیچ اعتقادی به پیامبر و امام ندارد وقتی بخواهد کتاب الهی را کاوشگرانه ببیند که آیا تناقضی در آن وجود دارد یا خیر، لازمه‌اش این است که سراسر قرآن یعنی آنچه که قرآن در صدد تفهیمش بوده را بفهمد.

۲) خودبسندگی قرآن برای اهل بیت (ع)؛ اهل بیت (ع) در جاهای متعددی فرموده‌اند که همه روایات ما برگرفته از قرآن است یا جایگاه و خاستگاه قرآنی هر روایتی را از ما پرسید تا

از قرآن نشانتان دهیم و... بنابراین حتّی اگر در جایی تصریح نکنند که ما این آیه را با کدام آیه تفسیر می‌کنیم، تفسیرشان تفسیر قرآن به قرآن خواهد بود.

(۳) از آنجا که قرآن، میزان سنجش روایات قرار گرفته است، در این مورد هم باید لااقل بطور نسبی، ذاتاً، بسنده باشد.

(۴) چون قرآن بیانگر خطوط کلی دین است در این مورد هم خود بسندگی دارد و به روایت احتیاجی نیست. چون خطوط کلی در حدّ کلی، بروشنی بیان شده و به روایات در تبیین جزئیات و حدود و تفصیل احکام و معارف نیاز است.

ب: حوزه‌هایی که باید در آنها به روایات رجوع شوند عبارتند از:

(۱) تمسّک به قرآن در مقام عمل؛ با توجّه به حدیث ثقلین «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا» وقتی بخواهیم دستورات و احکام را از قرآن بگیریم تا روایاتی که بیانگر حدود و تفصیل آیات است در کنار قرآن قرار نگیرد و مخصّص‌ها و مبین‌ها و مقیدهای کلیات قرآن را در روایات نیابیم، نمی‌توانیم به قرآن استناد کنیم.

(۲) در تعلیم شیوه تفسیر قرآن به قرآن نیز حتماً، باید از روایت (تعلیم معلّمان حقیقی قرآن) استفاده شود.

(۳) برای دستیابی به اسرار و بطون قرآن هم رجوع به روایات اهل بیت (ع) ضروری است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم، ترجمه: مکارم شیرازی، قم: دار القرآن الکریم، ش.
- اشرفی، امیررضا؛ «شست علمی مفهوم شناسی تفسیر قرآن به قرآن از دیدگاه علامه طباطبائی»، قرآن، شماره اول و دوم، سال اول، ۱۳۹۳.
- الله بخش، خادم، القرآن و شبهاتهم حول السنة، المملكة العربية السعودية: مكتبة الصديق، ق.
- یازی، محمد، «نگاهی به تفاسیر موضوعی معاصر»، کیهان اندیشه، شماره ۱۱۱، بهمن و اسفند ۱۳۹۳، ش.
- موسوی، محمد اکبر؛ روش شناسی تفسیر قرآن؛ تهران: سازمان سمت و پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۳، ش.
- «شست علمی مفهوم شناسی تفسیر قرآن به قرآن از دیدگاه علامه طباطبائی»، قرآن، شماره اول و دوم، سال اول، ۱۳۹۳، ش.
- محمد، جواد؛ آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، قم: المبعوث، ۱۳۹۳، ش.
- موسوی، هدایت؛ «وزن ادله معارض تفسیر موضوعی در میزان نقد»، مصباح، شماره ۱۱، زمستان ۱۳۹۳، ش.
- جواد، آملی، عبدالله؛ تسنیم (تفسیر قرآن کریم)، ج ۱، نشر اسراء، ۱۳۹۳.
- «تفسیر موضوعی قرآن کریم»، نشر اسراء، ۱۳۹۳.
- شمس الوحی تبریزی (سیره علمی علامه طباطبائی ره)، ج ۱، نشر اسراء، ۱۳۹۳، ش.
- خضیر الجعفر، تفسیر القرآن بالقرآن عند العلامة الطباطبائی، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۳۹۳، ق.
- ابوالقاسم؛ البیان فی تفسیر القرآن، قم: انوار الهدی، ۱۳۹۳، ق.
- رجبی، محمود؛ «شست علمی مفهوم شناسی تفسیر قرآن به قرآن از دیدگاه علامه طباطبائی»، قرآن، شماره ۱۱، ش و ۱۲، سال اول، ۱۳۹۳، ش.
- رستم نژاد، مهدی؛ «استقلال قرآن در بیان و نقش آن در تفسیر از دیدگاه علامه طباطبائی»، قرآن شناخت، ش ۱۱، سال چهارم، ۱۳۹۳، ش.
- رضی موسوی، محمد؛ حقائق التأویل فی متشابه التزیل، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۳.
- زارعی، حبیب الله؛ «تفسیر موضوعی قرآن»، پایان نامه کارشناسی ارشد علوم قرآنی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره)، ۱۳۹۳، ش.
- مختاری، محمود؛ الکشاف عن حقائق غوامض التزیل و عیون الاقاول فی وجوه التأویل، ج ۱، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۳۹۳، ق.
- سبحانی، محمد؛ تفسیر صحیح آیات مشکله؛ تنظیم و نگارش: سید مادی خسروشاهی، تهران: لؤسه نشر و تبلیغ کتاب، ۱۳۹۳، ش.
- جلال الدین، الزحمان بن ابی بکر؛ الدر المنثور فی التفسیر المأثور، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۳، ق.
- «الاسلام هو القرآن وحده»، المنار، شماره ۱۱، ۱۳۹۳، م «الف».

۱. سید محمد باقر سید محمدی «الاسلام هو القرآن وحده، ردّ لردّه»؛ المنار شماره ۱۱۱۱ م «ب».
۲. سید محمد باقر سید محمدی «الاسلام هو القرآن وحده، ردّ لردّه»؛ المنار شماره ۱۱۱۱ م.
۳. سید محمد باقر سید محمدی «البيان في الموافقة بين الحديث والقرآن»؛ اصغر ارادتی؛ دفتر تنظیم و نشر آثار علّیه دفتر تنظیم و نشر آثار.
۴. سید محمد باقر سید محمدی «شمیعه در اسلام»؛ دارالتبلیغ الاسلامی؛ ش.
۵. سید محمد باقر سید محمدی «قرآن در اسلام»؛ دفتر انتشارات اسلامی مدرّسین حوزه علمیّه قم؛ ش.
۶. سید محمد باقر سید محمدی «المیزان فی تفسیر القرآن»؛ دفتر انتشارات اسلامی مدرّسین حوزه علمیّه قم؛ ش.
۷. طبرسی؛ فضل بن الحسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ لیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات؛ ش.
۸. طبری؛ محمد بن محمد؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن؛ لیروت: دار المعرفه؛ ش.
۹. سید محمد باقر سید محمدی «التبیان فی تفسیر القرآن»؛ لیروت: دار احیاء التراث العربی؛ م.
۱۰. عمید زنجانی؛ سید محمد باقر سید محمدی «مبانی و روشهای تفسیر قرآن»؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ ش.
۱۱. فیض کاشانی؛ محمد بن محمد؛ الصافی فی تفسیر کلام الله؛ ج ۱؛ تهران: انتشارات صدر؛ ش.
۱۲. قرطبی؛ محمد بن احمد؛ الجامع لاحکام القرآن؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو؛ ش.
۱۳. کلینی؛ محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، ش.
۱۴. مجلسی؛ محمد باقر؛ بحار الانوار؛ بیروت: الوفاء؛ ش.
۱۵. سید محمد باقر سید محمدی «تفسیر قرآن به قرآن و جایگاه سنت»؛ پژوهش های قرآنی؛ ش ۱-۲ سال دوازدهم؛ تابستان و پاییز؛ ش.
۱۶. نجارزادگان؛ سید محمد باقر و سید محمد باقر «بررسی و تحلیل مبانی تفسیر قرآن به قرآن با تأکید بر تفسیر المیزان»؛ مطالعات تفسیری؛ ش ۱؛ سال دوّم؛ بهار؛ ش.
۱۷. یدالله پور؛ بهروز؛ مبانی و سیر تاریخی تفسیر موضوعی قرآن؛ ش؛ دارالعلم؛ ش.